

ترجمه در نخستین سده‌های اسلامی و نقد و بررسی آن به قلم یکی از دانشمندان آن روزگار (جاحظ)

دکتر سید محمد حسینی

تَرْجَمَان - تَرْجَمَة

لفظ ترجمه و مشتقات آن در متنهای لغوی کهن تازی چون: «کتاب العین» خلیل بن احمد فراهیدی، ادیب و لغت‌شناس بزرگ تازی و استاد سیبویه و نیز استاد بسیاری از ادیبان پیشناز دیگر، «جَمْهَرَة اللُّغَة» ابن درید، «مَقَائِيس اللُّغَة» احمد بن فارس همدانی «المَحْكَم» و «المَخْصَص» ابن سیده و کتب نَوَادِرِ لُغَتِ عَرَبِيٍّ چون «النَّوَادِر فِي اللُّغَة» ابوزید سعید بن اَوْسِ اَنْصَارِيٍّ، «کتاب النُّوَادِر» اَبِي مَسْحَلِ اَعْرَابِيٍّ، و «مَجَالِسِ ثَعْلَب»... نیامده است.

واژه «تَرْجَمَان» نخستین و کهنترین واژه‌ای است که از ریشه «رجم» در فرهنگهای عربی دیده می‌شود. ابن قَتِّبَة دینوری در کتاب «أَدَبُ الْكَاتِبِ»^۱ جوهری نیشابوری در «صِحاح اللُّغَة»، ابن اثیر در «النَّهَائِيَّة فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ» و ابن مَنظُور در «لِسَانِ الْعَرَبِ»، واژه تَرْجَمَان را از ریشه «ر.ج.م.» دانسته‌اند. ولی ابن منظور آنجا که از فعل رباعی این ریشه گفت و گو می‌کند، به جای مصدر آن یعنی «تَرْجَمَة» بالفظ تَرْجَمَان سخن آغاز می‌کند. این خود نکته‌ای سخت در خور توجه است، زیرا همه مأخُذی که از نازده بودن ریشه «ترجمه» در زبان عربی سخن گفته‌اند از لفظ «تَرْجَمَان» آغاز کرده‌اند.

زَبِيدِي پیرامون لفظ تَرْجَمَان می‌نویسد: هَلْ هُوَ عَرَبِيٍّ أَوْ مَعْرَبٌ دَرَّ غَمَانٌ فَتَصَرَّ فَوَافِيهِ، فِيهِ خِلَافٌ^۲ یعنی آیا این واژه عربی است یا تازی گشته لفظ «در غمان» است که آن را دگرگون ساخته‌اند؟ لغت‌شناسان در این باره همداستان نیستند. زبیدی سپس نامهایی را می‌آورد که به ساختمان لفظ تَرْجَمَان نزدیکند، مانند: تَرْجَم، تَرْجَم، تَرْجَم، تَرْجَم، ذُو تَرْجَم و التَّرْجَمِي^۳.

ناظم الاطباء در فرهنگ نفیسی، لفظ تَرْجَمَان را با سه گونه ضبط که هر سه در فرهنگهای پر اعتبار عربی نیز آمده یعنی Tarjaman Torjoman, Tarjoman به کار برده است و آن را مَعْرَب

کلمه «ترزبان» فارسی به معنی خوش تقریر و فصیح و تیز زبان دانسته است.^۴ در «دائرة المعارف الاسلامیة» (ترجمه عربی)، واژه ترجمان را لفظی آرامی به شمار آورده‌اند که در روزگار کهن به زبان تازی راه یافته است.^۵ در لغت نامه دهخدا به نقل از یادداشت دکتر محمد معین بر برهان قاطع، «ترجمان»، واژه‌ای سریانی که از آکادی یا آرامی گرفته شده به شمار آمده است.^۶

در یکی از متنهای پهلوی که گویا از سده‌های نخستین اسلامی برجای مانده لفظ «ترگمان» به کار رفته و شادروان استاد محمدتقی بهار آن را به «ترجمان» برگردانیده است. وی برگردان بیت زیر را:

«۶- مردی و سیل اپایذ کردن، زیرک ترگمان»

«۷- کذ شود او بگوید پت هندوکان»،

چنین آورده است:

«۶- مردی گسیل باید کردن، زیرک ترجمان»

«۷- که شود و بگوید به هندوستان»

سپس بهار در توضیح این بیت می‌افزاید: «اما کلمه ترگمان، بعید نیست این لفظ همان طور که جناب پروفیسور بیلی توضیح داده‌اند، از عبری وارد پهلوی متأخر شده باشد و چون مسجع است نمی‌توان آن را هزوارش پنداشت و این قرائت صحیح است.»^۷

شاید بیتهای عربی زیر کهن‌ترین نمونه‌هایی باشند که دو واژه «تراجیم» و مفرد آن «ترجمان» در آنها به کار رفته است.

حَیَّتِي تَنَاوَلَهَا صَهْبَاءٌ صَافِيَةً يَرُشُو التَّجَارَ عَالِيَهَا وَالتَّرَاجِيمَا^۸
فَهِنَّ يُلْغِظَنَّ بِهِ الْغَاطَا كَالتَّرْجُمَانِ لَقِيَّ الْأَنْبَاطَا^۹

بیت نخست از شاعری جاهلی به نام «أسود بن يعقوب النهشلي» ندیم نعمان بن منذر فرمانروای حیره است. أسود که او را اُغْشَى بَنِي نَهْشَل می‌گفتند و با کنیه أبو الجراح نیز خوانده می‌شد یکی از شاعران بزرگ و پرتوان و زبان‌آور دوره جاهلیت عرب بود.^{۱۰} ابن سلام جمعی نیز او را بر شاعران هم طراز وی مقدم می‌دارد.^{۱۱}

کلمه «التراجيم» باز یاد بودن حرف یاء در این بیت جمع ترجمان و به معنی خدمه میخانه می‌باشد، و این معنی از معجمهای زبان تازی فوت شده است. نیز گفته‌اند که منظور شاعر از این کلمه در اینجا همان معنی مترجمان است، زیرا فروشندگان شراب، غیر عرب بوده‌اند و مردم عرب، زبان ایشان را نمی‌دانسته‌اند، و از این رو نیازمند مترجم بوده‌اند.

بیت دوم یعنی:

فَهِنَّ يُلْغِظَنَّ بِهِ الْغَاطَا كَالتَّرْجُمَانِ لَقِيَّ الْأَنْبَاطَا

بیتی از یک رجز است از سراینده‌ای به نام «نقادة الأسدي» یا چنان که در «فصل المقال» آمده، گوینده آن «أبو محمد فقعسی» است. واژه «ترجمان» در این بیت نیز به معنی مترجم است. هر چند

در مآخذی که از این رجز یاد کرده‌اند، زمان سراینده آن معلوم نگشته، ولی با اطمینان می‌توان گفت که وی یا پیش از اسلام و یا در سپیده دم روزگار اسلامی می‌زیسته است؛ زیرا ادیبان و پژوهندگان پرمایه‌ای چون سیبویه، ابی مسحل اعرابی، ابو عبید قاسم بن سلام... شاعران صدر اسلام و پس از آن را که در نوشته‌های خود، به شعر آنان استناد می‌کرده‌اند، می‌شناخته‌اند، در صورتی که در هیچ یک از مآخذی که از این رجز یا پاره‌های آن یاد کرده‌اند،^{۱۲} هیچ گونه اشاره‌ای به روزگار سروده شدن آن نکرده‌اند، و همین خود نشانه‌ کهن بودن آن است.

از اواخر قرن دوم هجری به این سوی، پاره‌ای از واژه‌های برگرفته از لفظ «ترجمان» در کتب حدیث و تاریخ و ادب دیده می‌شود. جاحظ، ادیب و پژوهشگر نامدار بصره (۱۵۰-۲۵۵هـ) در نوشته‌های خود، گذشته از لفظ ترجمان، بارها کلمه‌های تَرْجَمَة، مُتْرَجِم و یَتْرَجِم... را به کار برده است.^{۱۳} ابو عبدالله أحمد بن حنبل (در گذشته ۲۴۱هـ) در کتاب المَسْنَد^{۱۴} و ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴ - ۲۶۵هـ) در «جامع الصحیح» و ابن ماجه محمد بن یزید قزوینی (۲۰۷ - ۲۷۵هـ) در کتاب «السُّنن» خود از این واژه سود جسته‌اند.

باتوجه به آنچه یاد شد، همچنین با در نظر داشتن این نکته که در کاربردهای دیرین ریشه (ت-ج-م) در معنی گردانیدن (= ترجمه) اندیشه‌ها و معانی از زبانی به زبان دیگر، تنها به واژه ترجمان برمی‌خوریم، و این معنی خود، پژوهشگران نکته‌سنج و باریک بین را - با نشانه‌هایی که از واژگان مُعْرَب در زبان عربی در دست داشته‌اند - وادار ساخته است تا آن را در زبان تازی واژه‌ای بیگانه به شمار آورند، می‌توان پذیرفت که لفظ «ترجمان» به معنی مترجم در گذشته‌های دور از یکی از زبانهای عبری یا آرامی و یا فارسی به زبان عربی راه یافته است. سپس از همین لفظ در باب رباعی مجرد، مصدر ترجمه و از آن، فعلهایی نیز ساخته‌اند و رفته رفته، ریشه و نژاد نخستین کلمه، فراموش گشته است. اما لفظ ترجمه در زبان فارسی پس از اسلام از زبان عربی گرفته شده است.

این شیوه اشتقاق در زبان عربی یعنی اشتقاق مصدر و ساختهای دیگر از واژگان بیگانه، پیشینه‌ای دراز دارد و نباید به نظر دور نماید. تازیان از هر واژه‌ای، هر چند بیگانه و حتی از اعلام تاریخی و جغرافیایی، هر گاه که خواسته‌اند فعل و مشتقات دیگر پدید آورده‌اند. برای نمونه از جمله پارسی شون بودی» (چون بودی) و لفظ «زود» و ترکیب «زرگون» به معنی شراب، واژه‌های تازی گونه زیر را ساخته و به کار برده‌اند: «سَنَبِدْ» و مُسْنَبِدْ چنانکه در این دو بیت می‌بینیم:

«يَقُولُونَ لِي سَنَبِدٌ وَ لَسْتُ مُسْنَبِدًا طَوَالَ اللَّيَالِي مَا أَقَامَ ثَبِيرٌ»
ولا قائلًا زوداً لِيَعَجَلَ صَاحِبِي وَ بَسْتَانُ فِي صَدْرِي عَلَيَّ كَبِيرٌ»^{۱۵}

شاعر از جمله فارسی یاد شده یک فعل امر و یک صفت یعنی «سَنَبِدْ» و مُسْنَبِدْ» (اسم فاعل) برآورده و نیز واژه «زود» یا جمله «زوداً» را چون اسمی تازی با تنوین نصب به کار گرفته است. در این گونه تراشها (نحت) که بر روی ترکیبهای تازی یا غیر تازی در زبان عربی انجام می‌گیرد، بیشتر

از باب رباعی مجرد سود می‌جویند.^{۱۶}

سراینده دیگری از واژه «زَرْجُون» که تازی شده «زرگون» پارسی به معنی می‌است، برخلاف قاعده صرف عربی، ساخت «مُزْرَج» یعنی می‌نوشیده و می‌زده را به دست داده است:

«هَلْ تَعْرِفُ الدَّارَ لِأَمِّ الْخَزْرَجِ مِنْهَا فَظَلَّتَ الْيَوْمَ كَالْمَزْرَجِ»^{۱۷}

(آیا با خانه‌ام خزرج آشنا هستی، که بدان سبب امروز چون می‌زده‌ای مست و خراب می‌نمایی؟) در نوادر ابی مسحل به این جمله بر می‌خوریم: «وَقَدْ أَعْرَقَ الرَّجُلُ وَأَشَامَ وَأَعْمَنَ» و خَرَسَنَ^{۱۸} که می‌بینیم از نامهای: عراق، شام، عمان و خراسان فعلهایی ساخته‌اند. بر همین بنیاد است که ابن جنی می‌نویسد: در زبان عربی، سخنان غیر تازی، در واژه‌ها و ترکیبهای تازی، در آمیخته است.^{۱۹}

از سوی دیگر، وزن کلمه ترجمان نیز نمایشگر غیر تازی بودن آن است، زیرا وزنهای فَعْلَلان یا فَعْلَلان و یا فَعْلَلان که در معجمهای زبان عربی برای این لفظ در نظر گرفته شده است، برای اسم فاعل (ترجمان: مترجم) وزنی ناآشنا و گویا بی‌مانند یا کم‌نظیر است. سیبویه از آن وزنها برای اسم فاعل یاد نمی‌کند. ابن جنی واژگانی چون «عَثْرُفَان»^{۲۰} «رَيْهُقَان»^{۲۱} و «دُحْمَسَان»^{۲۲} و عَنفَوَان را هم وزنهای ترجمان دانسته است، ولی از نظر معنی، تنها کلمه دُحْمَسَان با آن هماهنگی دارد که دارای معنی وصفی و به معنی انسانی سیه چرده و فربه است.

ترجمه در روزگار حضرت محمد(ص)

از آغاز رونق گرفتن دین اسلام، پیامبر اکرم(ص) و یاران او نیاز به ترجمه را احساس می‌کردند. لازم می‌نمود که پاره‌ای از نوشته‌ها و گفته‌های برخی از زبانهای بیگانه به زبان عربی برگردانیده شود. گاهی نوشته‌های به زبانی جز تازی به دست پیامبر اکرم می‌رسید که باید متن آن ترجمه می‌گشت. گویا در روزگار نخستین اسلام در میان مسلمانان کسانی یا حتی کسی نبوده است که بتواند به خوبی از عهده این کار برآید. از این رو پیامبر خدا(ص) به زیدبن ثابت یکی از صحابه خود دستور داد که زبان سریانی را فراگیرد. وی به زید فرمود: «نوشته‌هایی به زبان سریانی به من می‌رسد و من زبان سریانی نیک نمی‌دانم^{۲۳} تو آن زبان را فراگیر.^{۲۴}»

مسعودی صاحب مروج الذهب می‌نویسد: زیدبن ثابت، کاتب و مترجم پیامبر اکرم(ص) زبانهای پارسی و رومی و قبطی و حبشی را برای پیامبر خدا ترجمه می‌کرد. او این زبانها را در مدینه آموخته بود^{۲۵} زید نامه‌های یهود را نیز برای پیامبر خدا(ص) می‌خواند و از طرف وی پاسخ آنها را می‌نوشت.^{۲۷}

ابن ماجه در سنن خود، از جعفر بن مسافر... از ابوهریره می‌آورد که او گفت: «هَجَرَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَهَجَرْتُ، فَصَلَّيْتُ ثُمَّ جَلَسْتُ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ «إِشْكَمْتِ دَرْدُ؟ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ! قَالَ قُمْ فَصَلِّ، فَإِنَّ فِي الصَّلَاةِ شِفَاءً»^{۲۸}

(پیامبر خدا پگاهان برای نماز بیرون رفت و من نیز رفتم و نماز گزاردم و سپس نشستیم. پیامبر (ص) روی به من کرد و گفت: آیا شکمت درد می‌کند؟ گفتم آری ای پیامبر خدا! گفت: برخیز و نماز بگذار، زیرا نماز درد را بهبود می‌بخشد).

ابن ماجه روایت یاد شده را از ابوالحسن القَطَّان... از دواد بن عبَّنه نیز روایت کرده و پس از جمله «اشکمت درد»، افزوده است: «یعنی تَشْتَكِي بِطَلْنِكَ بِالْفَارِسِيَّةِ»^{۲۹} (به زبان پارسی یعنی از شکم درد شکوه داری؟)

جمله پارسی این روایت به صورتهای دیگر نیز آمده است. مؤلف شفاء الغلیل در کتاب خود (ص ۶۰) می‌نویسد: به کار گرفتن چنین الفاظ غیر تازی از سوی پیامبر، گاهی برای اظهار مهر و دلجویی بوده است. چنان که پیامبر (ص) گفته است: «اشکنب درد»^{۳۰} نویسنده «راحة الصدور» در مقدمه کتاب خود می‌نویسد، پیامبر خدا به سلمان گفت: «یا سلمان، ترا شکم درد العنب دو دو»^{۳۱}.

بر پایه نوشته قلقشندی، پیامبر گرامی اسلام جمله پارسی دیگری نیز به سلمان گفته بوده است: «سئل ابن عباس: هل تكلم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - بالفارسية؟ قال: نعم، دخل عليه سلمان، فقال له: «درستیه و سادته» قال محمد بن أميل: «أظنه مرَّ حياً و أهلاً»^{۳۲} (از ابن عباس پرسیدند: آیا پیامبر خدا (ص) به پارسی سخن گفته است؟ گفت: آری، سلمان نزد وی آمد و پیامبر به سلمان فرمود: «درستیه و سادته».

شادروان دکتر محمد معین پس از ذکر دو کلمه بالا می‌نویسد: «ظ گویا» درستیه و شادیه^{۳۳} بوده است؛ یعنی تندرست و شاد باشی^{۳۴}.

از زیدبن علی بن الحسین (ع) روایت کرده‌اند که گفت: جدم پیامبر خدا در پاسخ سلام یک زردشتی گفت: «باروس باروس»^{۳۵} (گویا یعنی به روز، روز بخیر).

درباره امیرالمؤمنین علی - علیه السلام نیز گفته‌اند: یک بار هنگامی که از شریح مسئله‌ای پرسید و او پاسخ درست داد، برای تأیید درستی گفته‌ی وی به زبان رومی به او گفت: «قالون»^{۳۶} یعنی درست گفتی. سیوطی می‌نویسد: در نوروز شیرینی به علی بن ابیطالب (ع) اهدا شد. گفت: «نوروزو لنا كلَّ يوم»^{۳۷}. یعنی هر روز را برای ما نوروز گردانید.

شاید همه آنچه که درباره سخن گفتن پیامبر اکرم (ص) و نیز امیرمؤمنان علی (ع) به زبانی جز زبان عربی یاد شد، نمایانگر توجه ایشان به زبانهای بیگانه باشد؛ نیز گویای این معنی باشد که به باور آن بزرگان، آشنایی فرهنگ نوپای اسلامی با زبانهای ملتهای دیگر نه تنها از ارزش آن نمی‌کاهد، بلکه آن را پربرتر نیز می‌سازد.

کوششهای نخستین در کار ترجمه و نقد آن

نخستین گامهای ترجمه در اسلام به همت خالدبن یزید که مردی فاضل و دانش دوست بود^{۳۸} و لقب

«حکیم آل مروان» یافته بود انجام گرفت.^{۳۹} وی که از خلافت و گرفتاریهای آن برکنار مانده بود، توانست گروهی از فیلسوفان یونان را که در مصر به سر می بردند و به زبان عربی نیز به خوبی آشنا بودند نزد خود فراخواند. خالد به آنان دستور داد تا کتابهایی را که درباره صنعت کیمیا نوشته شده بود^{۴۰} از زبانهای یونانی و قبطی (زبان مردم مصر) به زبان تازی برگردانند^{۴۱}. هنگامی که در قرنهای دوم و سوم هجری فن ترجمه شکوفا می گردد، دانشمندان تیزهوش و ژرف اندیشی همچون یعقوب بن اسحاق الکندی (وفات: ۲۶۰هـ) حُنین بن اسحاق، ثابت بن قُرّه، ابراهیم دهکی، قسطا پسر لوقا بعلبکی، نزدیک به شیوه امروز به پیراستن و تصحیح متون و نقد ترجمه های دیگران می پردازند^{۴۲}. آنان پیش از ترجمه متنی از زبانی به زبان تازی می کوشیدند نخست متنی پیراسته و درست از آن نوشته به دست آورند و سپس به کار ترجمه دست یازند.

کار یافتن نوشته ای پربار و شایسته و پیراستن آن برای ترجمه به زبان عربی همچنان ادامه داشت، ولی به جرأت می توان گفت که هیچ یک از دست اندرکاران ترجمه و پژوهندگان دانش و ادب آن زمان به گونه ای عالمانه به بررسی دشواریهای کار ترجمه و ویژگیهای مترجم و اندازه آگاهیها و دانش وی در این کار بزرگ نپرداخته اند و یا پرداخته اند، ولی نوشته های آنان به دست ما نرسیده است^{۴۳}.

تنها دانشمند نکته سنج و تیزهوش و تحلیلیگری که با روشن بینی در خوری فن ترجمه و مسائل مربوط به آن را به بحث می گذارد و همچون دانشمندان عصر حاضر این مسائل را به پاره های کوچکتری بخش می کند و آنگاه یک یک آنها را می کاود و دشواریهای پیچیده آنها را روشن می گرداند و برای از میان برداشتن آنها راههایی پیش می نهد، عمر بن بحر جاحظ است. چنان که خواهیم دید، جاحظ نزدیک به یک هزار و دویست سال پیش از این، مسائل پیچیده و تاریک فن ترجمه را باریک بینانه بازگو می کند و مانند پژوهشگری متفکر به تجزیه و تحلیل آنها روی می آورد.^{۴۴} پیش از پرداختن به گفته ها و نظریات این دانشمند بزرگ پیرامون ترجمه، شاید بیراه نباشد اگر سخنی کوتاه پیرامون شخصیت و زندگی وی آورده شود.

جاحظ کیست؟

ابو عثمان عمرو پسر بحر بن محبوب، جاحظ (۱۵۰-۲۵۵هـ)^{۴۵}، پیشوای نویسندگان بصره در دوره دوم عباسی و رهبر معتزله آن شهر و شاگرد متکلم نامدار ابراهیم بن سيار بلخی معروف به نظام بود.^{۴۶} او در روزگار درخشش تمدن اسلامی یعنی در قرن دوم و سوم هجری، زمان خلافت هارون و مأمون عباسی، می زیسته است. در این زمان، علوم و ادبیات و هنر، مدارس بصره، بغداد، کوفه، قزطبه و دیگر شهرهای بزرگ اسلامی را سرشار ساخته بود. آوازه تألیف و ترجمه از همه جا به گوش می رسید.

جاحظ بیشتر این نوشته‌ها را به صورت تألیف و ترجمه می‌دید و با دقت تمام آنها را می‌خواند. وی در این نوشته‌ها به خصوص در ترجمه‌ها، به نادرستیها و گسستگیهایی برمی‌خورد و در نوشته‌های خود آنها را به دیگران گوشزد می‌کرد و خردمندانه به نقد آنها می‌پرداخت. در کتاب «الحيوان»، که یکی از گرانمایه‌ترین آثار اوست، حتی وی در پاره‌ای از گزارشهای ارسطو دربارهٔ جانورشناسی به لغزشهایی پی می‌برد و با بیانی استوار به تصحیح آنها می‌پردازد.^{۴۷} گاه نیز در این باره به دفاع از او برمی‌خیزد و شماری از این لغزشها را از آن مترجمان آثار او می‌داند.^{۴۸}

جاحظ آنچنان سرگرم فراگیری دانش و فرهنگ روزگار خود بوده که جز به خواندن کتاب و تفکر دربارهٔ دانستیهای نو به چیزی دیگر نمی‌اندیشیده است. در این راه تا آنجا پیش رفته بوده که آنچه را بیرون از روند دلبستگی علمیش بوده به دست فراموشی می‌سپرده است. از زبان خود او نقل کرده‌اند که گفت: «مدت سه روز، کنیه خود را فراموش کردم، به ناچار از خویشان خود پرسیدم: مردم مرا با چه کنیتی می‌خوانند؟ گفتند: ابو عثمان^{۴۹}».

ابن ندیم می‌نویسد: ابو هفان گفت: «من هیچ کس را ندیده و نشنیده‌ام که شیفته‌تر از سه تن نسبت به دانش و کتاب باشد: جاحظ، فتح بن خاقان و اسمعیل بن اسحاق قاضی. هیچ کتابی به دست جاحظ نمی‌رسید (هرگونه کتابی که بود) آن را از آغاز تا انجام نخواند. او دکانهای وراقان و صحافان را کرایه می‌کرد تا کتابهای درون آنها را بخواند:^{۵۰}

شمار نوشته‌های او از یک صد و بیست در می‌گذرد.^{۵۱} بیشتر آنها رساله‌هایی است دربارهٔ موضوعهای گوناگون: ادبی، اجتماعی، کلامی، تاریخی، و... مشهورترین و بهترین نوشته‌هایش عبارتند از: کتاب الحيوان، البيان والتبيين^{۵۲}، البخلاء و المحاسن والاضداد.

این پژوهشگر اندیشمند و تشنه فراگیری و فرهیختگی که در سراسر زندگانی پربار خویش، با نوشته‌های گرانبار و شادی‌آفرین خود به فرهنگ و دانش جامعه اسلامی توان بیشتری بخشید و هیچ‌گاه نتوانست به دور از نوشته‌ها و کتاب بیارامد، سرانجام نیز در محرم سال ۲۵۵هـ برابر فریادادن چند جلد کتاب بر سرش، در زیر کتابها جان سپرد.^{۵۳}

در زیر، برگردان بخشی از کتاب الحيوان جاحظ که می‌توان آن را کهن‌ترین نقد ترجمه دانست، آمده است.

دشواری ترجمه شعری عربی

کتابهای هندی و دانشهای یونان و آیینهای رفتاری و تربیتی پارسیان به زبان عربی ترجمه گشت و از این راه بر زیبایی برخی از آنها افزود و از برخی دیگر چیزی کاسته نشد. ولی چنانچه دانش تازیان (شعر) به زبانی دیگر ترجمه می‌گشت - با آن که در آن به اندیشه‌ای بر نمی‌خورند که مردم غیر عرب در نوشته‌های خود از زندگانی، تیزهوشیها و دانشهای خویش از آن سخن نگفته باشند - آن اعجازی

که وزن نام دارد، از میان می‌رفت.^{۵۴}

این کتابها از مردمی به مردمی و از گرهی به گرهی و از زبانی به زبانی دیگر گشته تا سرانجام به دست ما رسیده‌اند و ما (تازیان) آخرین ملتی بوده‌ایم که به آنها دست یافته‌ایم. از این رو این گفته درست است که برای نگهداری آثار و یادگارهای گرانمایه آدمی، نوشته‌ها و کتابها از ساختمان و شعر برترند.^{۵۵}

ارزش ترجمه

سپس یکی از کسانی که به یاری و دفاع و نگهداری از شعر برخاسته گفته است که: مترجم هیچگاه نمی‌تواند سخن حکیم (فیلسوف) را با حفظ ویژگیهای معانی و شیوه‌های راستین کاربردهای آن و اختصارهای باریک‌بینانه و تعریفهای رازآمیز آن باز نماید. وی هرگز آن توانایی را نخواهد داشت که حق حکیم و امانت در برگردان اثر او، به زبان دیگر را چنان که شایسته است به جای آورد و آنچه را که بایسته یک نماینده است بازگردد. تا آنگاه که مترجم در دریافت معانی سخنان نویسنده حکیم و به کار بستن گونه‌های کاربرد آنها و نیز در بازگرداندن آن سخنان به سرچشمه و خواستگاههای آنها همچون خود نویسنده و پدید آورنده اثر نباشد، چگونه می‌تواند پیامهای آن را دریابد و گزارشی راستین و در خور از آنها به دست دهد.

از این رو، چگونه می‌توان گفت که ابن بطریق^{۵۶}، ابن ناعمه^{۵۷}، ابن قره^{۵۸}، ابن فهریز^{۵۹} (ابن بهریز)، ثیفیل، ابن وهیلی و ابن مَفْع همپایه ارسطو بوده‌اند و خالد^{۶۰} همچون افلاطون بوده است؟!

ویژگیهای مترجم

بیان مترجم در ترجمه باید همسنگ دانش و آگاهی وی نسبت به موضوع باشد. (یعنی باید بتواند آنچه را از متن در می‌یابد با قلم خود، به خوبی برای خوانندگان گزارش کند). شایسته است که مترجم نسبت به زبان نخست (زبان متن) و نیز نسبت به زبان دوم، آگاهترین مردم باشد، به گونه‌ای که در هر دو زبان سرآمد و برترین به شمار آید.

دوزبانگی مترجم

هرگاه ببینیم که مترجمی به دو زبان سخن می‌گوید خواهیم دانست که وی (در ترجمه) به هر دو زبان آسیب رسانده است^{۶۱}، زیرا در این صورت هریک از دو زبان، دیگری را به سوی خود می‌خواند، از آن سود می‌جوید و در برابر آن می‌ایستد (یعنی تداعیهای مزاحم، ذهن مترجم را به آشفتگی می‌کشاند). ملکه نطق که تنها از یک نیرو برخوردار است، چگونه می‌تواند با همان نیرو که به یک زبان سخن می‌گوید دو زبان را همزمان به کار گیرد؟

پیدا است که چنانچه به سخن گفتن در یک زبان روی آورد، همه آن نیرو را در همان زبان به کار خواهد بست. (ولی آن نیروی یگانه با دو زبان انسجام و کارآیی شایسته خود را از دست خواهد داد). همچنین است در صورتی که مترجمی با بیش از دو زبان به گفت و گو پردازد. ترجمه همه زبانها بر همین قیاس است.

هر چه نوع دانش دشوارتر و محدودتر و شماره دانشوران آن کمتر باشد، کار مترجم دشوارتر و امکان لغزش وی بیشتر خواهد بود. بی‌گمان هرگز مترجمی نخواهی یافت که به شایستگی به منظور یکی از آن دانشمندان (دانشمندان یونان)، دست یافته باشد.^{۶۲}

برگردان کتابهای دینی

آنچه یاد شد سخن ما درباره کتابهای هندسه، اخترشناسی، حساب و آهنگهای موسیقی بود، ولی اگر این نوشته‌ها کتابهای دینی می‌بودند و به کمک آنچه بر آفریدگار جهان رواست (صفات ثبوتی) از آنچه که بر او روا نیست (صفات سلبی)، گزارشی می‌کردند و مترجم می‌خواست معانی آمیخته به توحید را به اندیشه‌های مردم منتقل کند و از آوردن گزارشهای گونه‌گونه و وجوه احتمالی آنها سخن گوید...، ترجمه چه کیفیتی به خود می‌گرفت؟ نیز چنانچه مترجم بر آن می‌شد که راه شناخت محال از (ممکن) را بیان کند و روشن سازد که بازگشت محال بر چیست، آیا درست است که محال را دروغ بنامیم یا درست نیست؟ کدامیک از دو سخن زشت‌تر است: محال یا دروغ، در کجا محال بدتر و در کجا دروغ زشت‌تر است؟ نیز چنانچه وی می‌خواست سخن نمونه و بدیع و وحی و کنایه و تفاوت میان گفته نادرست و پرگویی و نیز فرق میان سخن کوتاه و پند را در یابد، بنیادهای سخن و عاداتهای مردمی که آن را بر زبان می‌آوردند و همچنین عوامل تفاهم میان ایشان را بشناسد، ترجمه چه وضعی پیدا می‌کرد؟ آنچه گفتیم، اندکی است از بسیار.

تا آنگاه که مترجم بدانچه یاد شد آگاهی نیابد، در بیان و تأویل سخنان دینی به خطا خواهد رفت و زیان لغزش دینی، از لغزش در ریاضیات، صنعت، فلسفه و کیمیا و برخی دیگر از دانشهایی که آدمی در زندگانی خود از آنها سود می‌جوید، بیشتر است.

هرگاه مترجمی که به کار ترجمه پرداخته است، به درستی به نکات یاد شده آگاهی نداشته باشد، بی‌شک به اندازه کمبود خود، دچار لغزش خواهد گشت. وی دلیل را چگونه از دلیل گونه باز می‌شناسد؟ چه آگاهی از ستاره‌شناسی دارد؟ از تعریفهای نا آشکار چه می‌داند؟ آگاهی وی پیرامون تصحیح افتادگیهای متن و خطاهای نسخه برادران نوشته‌ها چگونه است؟ دانش او با نگاهی گذرا به مقدمات در چه پایه‌ای است؟ به راستی دانسته‌ایم که از آگاهی به مقدمات، آن هم به گونه‌ای منظم همچون نخ کشیده و استوار گزیری نیست. این بطریق و ابن‌قره که این معانی را به صورت روشن و منظم و گسترده از زبان معلمی مهربان و پزشکی کاردان در نمی‌یابند، چگونه می‌توانند کتابی را که

در میان زبانها و قلمهای گونه‌گون و انواع خطوط ملتها و توده‌ها دست به دست گشته است، در یابند؟ چنانچه سخن‌شناسی یونانی به سخن‌شناسی تازی روی می‌آورد و سخندان تازی در بلاغت به پای یونانی نمی‌رسید، او به دلیل ناتوانی بلاغی خود سخن یونانی را در نمی‌یافت و یونانی نیز که از نارسایی بلاغت خویش در زبان تازی ناخرسند است، به ناچار با تسامح و چشم‌پوشی، از این معنی در می‌گذشت. سپس آن نوشته فرد یونانی با آسیبهایی از سوی نسخه‌برداران گونه‌گون نیز روبرو می‌گردد. زیرا این نسخه با توجه به آنچه یاد شد نمی‌تواند از لغزش به دور ماند. سپس کسی که بر خطاها و نارساییهای آن نوشته می‌افزاید و چیزی از لغزشهای آن نمی‌کاهد، آن نسخه را بازنویسی می‌کند.^{۶۳} پس از آن، کسی دیگر که دارای آن توانایی نیست که حتی افتادگی نسخه خود را بهبود بخشد، به مقابله آن با نسخه‌های دیگر می‌پردازد و لغزشهای آن را به حال خود وا می‌گذارد.^{۶۴} (یعنی چنین متنی چگونه می‌تواند قابل اعتماد باشد).

دشواری تصحیح نوشته‌ها

نویسنده کتاب گاه می‌خواهد تصحیف (جابه‌جایی حروف کلمه‌ای را که به دست و راق نسخه‌برداری صورت گرفته است) سامان بخشد یا واژه‌ای افتاده را پیدا کند، در این صورت، نوشتن ده ورق نوشته با واژه‌ها و معانی پربار و گرانیامیه، برای وی آسانتر از آن خواهد بود که آن کمبود را از میان بردارد و پیوند [از دست رفته] سخن را بدان بازگرداند.

پس در صورتی که خود دانشمند از حل چنین مشکلی ناتوان باشد، مقابله‌گر مزدوری چگونه می‌تواند از عهده آن برآید؟! شگفت‌آورتر آن که او به دو کار دست یازد: نابسامانی را از میان بردارد و درستی نوشته را نیز استواری بخشد.

سپس این کتاب^{۶۵} به دست و راقی دیگر می‌افتد و وراق دوم نیز همان شیوه وراق نخستین را با آن کتاب در پیش می‌گیرد. پیوسته دستهای نابکار با دستبردهای تباهی‌آور آن را دست به دست می‌گردانند تا سرانجام، کتاب به صورت متنی یکپارچه نادرست و دروغ محض در می‌آید. باور شما درباره کتابی کهنسال که مترجمی پس از مترجمی آن را به تباهی کشانده و نسخه‌برداران نیز آسیبی بیشتر یا همپایه آسیب مترجمان بدان رسانیده‌اند، چیست؟!^{۶۶}

پانوشت‌های مقاله:

- ۱- به نقل از «تاج العروس» زبیدی ۲۱۱/۸.
- ۲- تاج العروس، همان
- ۳- همان.
- ۴- فرهنگ نفیسی، «ترجمان».
- ۵- دایرة المعارف الاسلامیة، «ترجمان».
- ۶- لغت نامه، «ترجمان».
- ۷- ترجمه چند متن پهلوی، محمدتقی ملک الشعراء بهار ص ۸۲-۸۳-۸۴.
- ۸- الْمُفْضَلَات، قصیده ۱۲۵، بیت ۹.
- ۹- نوادر اَبی مِسْخَلِ اَعْرَابِی ص ۱۵۸- فَضْلُ الْمَقَالِ فِی شَرْحِ كِتَابِ الْأَمْثَالِ، أَبُو عُبَیْدٍ بَكْرِيُّ ص ۵۰۸۵۰۷: تهذیب الألفاظ، ابن السكیت ص ۵۹۷، اصلاح المنطق ص ۹۶ ترجمان یعنی کسی که سخن نبطیان را به زبانی دیگر برگرداند. یعنی یوای آن کبوتران در آن آبخشور، مانند گفتگوی ترجمانی که با صدای نبطیان بهم آمیزد، درهم آمیخته بود. (حاشیة تهذیب الألفاظ، همان)
- ۱۰- الْمُفْضَلَات، همان و قصیده ۴۴ ص ۲۱۵ (توضیح استاد هارون، مصحح کتاب در ذیل دو قصیده یاد شده).
- ۱۱- طبقات الشعراء. ص ۳۲، ۳۳، ۳۴.
- ۱۲- الكتاب، سبویه ۱۸۶/۱ (چاپ بولاق)؛ ۳۷۱/۱ (چاپ هارون)؛ نوادر اَبی مسحل ص ۱۵۸؛ تهذیب الألفاظ ص ۵۹۴؛ اصلاح المنطق، ابن السكیت ص ۹۶ (کلمه رجز در این کتاب آمده است)؛ فَضْلُ الْمَقَالِ فِی شَرْحِ كِتَابِ الْأَمْثَالِ ص ۵۰۸۵۰۷؛ لسان (فرط)؛ تاج العروس فی شرح قاموس ۲۱۱/۸.
- ۱۳- البیان و التَّبیین ۳۶۸، ۷۷/۱؛ الحيوان ۵۹۷، ۵۹۷/۱؛ ۱۹/۶.
- ۱۴- المسند ۲۶۲/۱، ۲۵۶/۴، ۳۷۷ (به نقل از المُعْجَمُ الْمِفْهَرُ لِأَلْفَاظِ النَّبِيِّ ۲۶۸/۱).
- ۱۵- الخصائص، عثمان بن جنی ۲۳۹/۱، الْمُعْرَبُ، جِوَابِيُّ ص ۹. معنی بیتها چنین است: به من می گویند: بگو «شون بودی» (چون بودی)، ولی من تا آنگاه که کوه ثبیر بر پای است، هرگز این سخن بر زبان نخواهم آورد. نیز هیجگاه لفظ «زود» یا «زودآ» بر زبان من نمی رود تا همراه به شتاب آید و لفظ «بستان» بر سینه من، بسی سنگین است. نیز بنگرید به: المَزهَر ۲۹۰/۱-۲۹۱.
- ۱۶- جلال الدین سیوطی در کتاب «المَزهَر» با بی جدا گانه برای نحت آورده است. وی از واژگانی چون: التَّبَسُّمَةُ، الهَيْلَةُ، الخَوْقَةُ، الخَفْدَةُ، السَّبِيخَةُ... نام می برد که به ترتیب، از بسم الله الرحمن الرحيم، لاله الإله، لأخول ولاقوة... الحمد لله... سبحان الله وحسبنا الله یا حسی الله تراشیده اند (المَزهَر ۴۸۲/۱-۴۸۵). نیز بنگرید صَبِيحُ الْأَعْشَى، قَلَقَسْنَدِيُّ ۲۶۶/۶، ۲۶۹، ۲۷۰.
- ۱۷- الخصائص، ۲۵۹/۱ المَزهَر ۲۹۰/۱، در المَزهَر بجای «مَزْرُوح»، «مَزْرُوحِن» آورده که درست تر است.
- ۱۸- کتاب النُّوَادِر ص ۳۴۴-۳۴۵، معنی جمله چنین است: مرد به سوی عراق، شام، عمان و خراسان رفت.
- ۱۹- الخصائص ۳۵۹/۱.
- ۲۰- عُثْرَفَان: خروس، گیاهی از گیاهان بهاری (لسان ۲۳۳/۹).
- ۲۱- الرُّؤْيُفَان: الزعفران (همان ۱۷۴/۶).
- ۲۲- لسان ۷۷/۶.
- ۲۳- هر چند در کتب احادیث و اخبار اسلامی آمده که پیامبر خدا(ص) زبانهای دیگر را نیز چون عربی می دانسته است، بنگرید: (التَّرَاتِيبُ الْإِدَارِيَّة، الكُتَّانِي ۲۰۸/۱-۲۰۹، نیز بنگرید: تفسیرهای قرآن ذیل آیه «مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...» همچنین به کتب صحاح و سنن. نیز در مقدمه تفسیر «مرآة الانوار و مشکاة الأَسْرَار» ابو لحسن عاملی اصفهانی ص ۸۱، به روایت از امام جواد(ع) آمده است که پیامبر اکرم(ص) بسیاری از زبانها را می دانسته است.
- ۲۴- صَبِيحُ الْأَعْشَى، قَلَقَسْنَدِيُّ، ۶۵/۱؛ التَّرَاتِيبُ الْإِدَارِيَّة ۲۰۳/۱.
- ۲۵- صَبِيحُ الْأَعْشَى، همان.

- ۲۶- العبدُ الفَرید، ۲۴۶/۴؛ التنبيه والإشراف مسعودی، ص ۲۴۶.
- ۲۷- صبح الأعشى همان. نیز بنگرید به: الترتیب الاداریة، الکتانی، ۲۰۲/۱- ۲۱۰، کتانی موضوع مترجم بودن زید را از کتابهایی چون: صحیح بخاری، العقد الفرید، ابن عَبدِ زَیِّه، الاستیعاب، مختصر الطَّحاوی و صبح الأعشى، در کتاب خود می آورد.
- ۲۸- سنن ابن ماجه محمدین یزید قزوینی (۲۰۷-۲۷۵هـ) ج ۱۱۴۴/۲ حدیث شماره ۳۴۵۸.
- ۲۹- همان، ص ۱۱۴۵.
- ۳۰- به نقل از یادداشتهای قزوینی، ۲۶۵/۱. نیز بنگرید به تکوین زبان فارسی، علی اشرف صادقی، ص ۶۱.
- ۳۱- راحة الصدر، محمدین علی الزاوندی، ص ۷.
- ۳۲- صبح الأعشى، ۱۶۶/۱.
- ۳۳- برهان قاطع، به تصحیح دکتر محمد معین، ج ۶/۵، نیز بنگرید به تکوین زبان فارسی، همان؛ یادداشتهای قزوینی، ۸۴/۶. علامه قزوینی در همان یادداشتهای خود می نویسد: «فارسی حرف زدن حضرت رسول، فارسی نامفهوم و روایت مشکوک فيها، نباید این را جزو چیزهای جدی فرض کرد. فقط محض یادداشت نوشتن».
- ۳۴- کتانی در باره سخن گفتن پیامبر اسلام به زبانی جز زبان عربی، به کتاب المَطالِبُ العزیزة الزاقیة فی تَکْلِیمه - علیه السلام - بغير اللُغة العربیة نوشته به ابو عبدالله بن جعفر الکتانی دِمَشقی، نیز ارجاع می دهد.
- ۳۵- دیوان دین، ص ۳۰۴.
- ۳۶- المَزهَر فی علوم اللُغة، سیوطی، ۲۷۷/۱.
- ۳۷- همان/ ۲۸۹.
- ۳۸- البیان والتبیین جاحظ ۳۲۸/۱؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۳۵۲؛ وَ فِیات الأعیان ۴/۲، ابن ندیم ص ۳۳۸؛ الأعلام، زرکلی ۳/۳۴۳؛ المَوسُوعَةُ العربیة المَیسرة ص ۴۵.
- ۳۹- ابن ندیم، همان؛ تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان ۱۵۴/۳. تاریخ التمدن الاسلامی، همان.
- ۴۱- ابن ندیم، همان؛ تاریخ تمدن الاسلامی، همان.
- ۴۲- ابن ندیم ص ۳۴۱ و ۳۷۴.
- ۴۳- بنگرید: کتاب الحیوان ۷۹-۷۵/۱.
- ۴۴- بُغیة الوُعاة، جلال الدین سیوطی ۲۲۸/۲؛ تاریخ آداب اللُغة، جرجی زیدان ۱۶۷/۲.
- ۴۵- مُعجم الأدباء، یاقوت ۷۴/۱۵؛ الحیوان، ج ۱ (صفحه عنوان کتاب).
- ۴۶- در آن روزگار، نسبت دادن لغزش به این فیلسوف بزرگ کار چندان آسانی نبود.
- ۴۷- بنگرید: به مقدمه پربار مُصحح دانشور کتاب «الحيوان» ص ۲۱-۲۳ و نیز همان کتاب ۵۲/۲، ۱۹/۶.
- ۴۸- نزهة الألباء، أبو البَیْر کات ابن الأنباری ص ۱۹۲-۱۹۳؛ مُعجم الأدباء ۱۵/۱۶؛ الفهرست ص ۱۶۹.
- ۴۹- الفهرست، همان.
- ۵۰- تاریخ آداب اللُغة، جرجی زیدان ۱۶۲/۲.
- ۵۱- معجم الأدباء، یاقوت، ۷۶/۶؛ الحیوان، ۶/۱ (مقدمه مصحح).
- ۵۲- و فیات الأعیان، ۱۴۰/۳.
- ۵۳- الفهرست، ابن ندیم، تحقیق رضا تجدد ص ۲۰۸؛ بُغیة الوُعاة، سیوطی، ۲۲۸/۲؛ معجم الأدباء، یاقوت، ج ۷۴/۱۶؛ الاعلام، زرکلی، ۲۳۹/۵.
- ۵۴- جاحظ در جای دیگر می نویسد: «والشعر لا یستطاع أن یتَرجَمَ ولا یتَحوَرَّ علیه الثَّقَلُ. وَ مَتَى حَوَّلَ تَقَطَّعَ نَظْمُهُ وَ بَطَلَ وَزْنُهُ وَ ذَهَبَ حَسَنُهُ...» شعر را نمی توان ترجمه کرد و آن را به زبانی دیگر گردانید. هرگاه شعری را به زبانی دیگر برگردانند، بیوند آن می گسلد و وزن آن در هم می ریزد و زیبایی اش از میان می رود و خاستگاه شگفتی آن تباه می گردد، نه چون نثر، بلکه ارزشی فروتر از آن می یابد (الحيوان ۷۵/۱ م).

۵۵- بجاست بادی‌وری گردد که شعر کهن تازیان که گویا در اینجا نیز همان مورد نظر جاحظ بوده، در آغاز، نوشته نبوده است. این اشعار بوسیلهٔ روایانی چون حماد روایه و دیگران، از حافظهٔ اعراب بیابان نشین و دیگر کسان گرفته می‌شد و در اختیار ادب دوستان قرار می‌گرفت. از همین روست که شماری از پژوهندگان معاصر ادب عربی، چون طه حسین، شعر روزگار جاهلیت تازیان را باور ندارند. م.

۵۶- ابوزکریا یحیی پسر بطریق از مترجمان زمان مأمون و در گروه حسن بن سهل بود. وی زبان تازی و یونانی را بخوبی نمی‌دانسته و تنها به لاتین آشنا بوده است (ابن ندیم محمد بن اسحاق ص ۳۴۱، تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ۱۶۱۳، ۱۶۶ م).

۵۷- عبدالمسیح پسر عبدالله حمصی ناعمی، در کار ترجمه متوسط بود، ابن ندیم، همان، تاریخ التمدن الاسلامی ۱۶۶۰/۳ م.

۵۸- ابوالحسن ثابت بن قوه (۲۲۱-۲۲۸ هـ) از صائبیان حران بود که به بغداد آمد و به دربار عباسیان راه یافت وی طب و فلسفه را فرا گرفته بود، زبان سریانی را خوب می‌دانست و در ترجمه به عربی چیره دست بود. او در ریاضیات، طب و منطق دارای کتابهای بسیاری است (ابن ندیم ص ۳۸، جرجی زیدان همان، ص ۱۰۶۵، ابن جلجل ص ۷۵، الاعلام زرکلی ۸۲۲-۱۸۱ م).

۵۹- حبیب بن بهریز مُطران مَوَصِل، کتابی چند برای مأمون تفسیر کرد (ابن ندیم ص ۳۴۱ م).

۶۰- خالد پسر یزید بن معاویه مردی خطیب، شاعر، فصیح، خوش فکر و ادب پرور بود. وی نخستین کسی بود که به ترجمه کتابهای ستاره شناسی، پزشکی و کیمیا پرداخت (البیان و التبین، جاحظ ۳۲۸/۱ م).

۶۱- جاحظ همین نکته را در یکی از کتابهای دیگر خود نیز یاد کرده است. وی در آنجا می‌گوید: تنها زبان موسی پسر سیار اسواری (پارسی)، توانایی چنین کار داشت. چون وی یکی از سخنوران و زبان آوران کم ماندنی بود که به دوزبان پارسی و تازی به گونه‌ای یکسان، چیرگی داشت، آنسان که در مجلس وی، تازیان در یک سوی و پارسیان در سوی دیگر وی می‌نشستند. او آیه‌ای از قرآن را نخست به زبان تازی برای عربان تفسیر می‌کرد و سپس روی به پارسیان می‌آورد و تفسیر همان آیه را به زبان پارسی برای آنان باز می‌گفت و کسی نمی‌توانست دریابد که وی در کدامیک از دو زبان توانا تر است. «وَاللُّغْتَانِ إِذَا التَّقْتَفَى اللِّسَانِ الْوَاحِدِ أُذْخِلَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا الضَّمِيمَ عَلَى صَاحِبَتَيْهَا، أَلَا مَا ذَكَرْنَا مِنْ لِسَانِ مُوسَى بْنِ سَيَّارِ الْأَسْوَارِيِّ...» (البیان و التبین ۳۶۸/۱، نیز بنگرید: ضحی الإسلام ۱۸۰/۱)، یعنی هرگاه دو زبان در یک زبان (در زبان کسی) به هم برخوردند هریک از آن دو برد دیگری زیانبار خواهد بود، مگر - همانگونه که یاد شد - در زبان موسی پسر سیار اسواری. م.

۶۲- نیز بنگرید: الحيوان ۱۹/۶ م.

۶۳- در این بند (پاراگراف) از متن، آشفته‌گیها و گسستگیهایی دیده می‌شود. کوشش گردید تا آنجا که میسر و در خور متن است، در برگردان آن، از مقدار ناپیوستگیها کاسته شود. م.

۶۴- جاحظ در اینجا از واقعتی تلخ سخن به میان می‌آورد که خاستگاه آن، جهل عمومی مردم و دستبردهای ناروای نسخه برداران به متن نوشته‌ها در طول تاریخ بوده است. اندیشیدن پیرامون چنین مشکلی آنهم در حدود یک هزار و صد و پنجاه سال پیش، نمایانگر ژرف نگری و باریک بینی و نکته‌سنجی نویسنده است. م.

۶۵- کتاب نویسنده یونانی که در بالا مورد بحث است. م.

۶۶- مجمل التواریخ ص ۹-۱۰، در ترجمه‌ها لغزشهای بسیاری صورت گرفته است.

«ابو معشر المنجم چنین گوید که بیشتر تواریخ فاسد است، از جهت آنکه روزگار درازا آن را در (یافتست) و چون از لغتی و نبشته با دیگر لغت تحویل کرده‌اند، تفاوت افتادست، و ناقلان سهو کرده‌اند.»

کتابنامه

١. ابن السكيت، اصلاح المنطق، تحقيق احمد محمد شاکر - عبدالسلام محمد هارون، مصر، دارالمعارف، ١٣٦٨هـ (١٩٤٩م).
٢. الزركلي، خير الدين، الاعلام، چاپ دوم، مطبعة كوستاتسوماس، ١٣٧٣هـ (١٩٥٤م).
٣. محمد حسين بن خلف، برهان قاطع، تصحيح دكتور محمد معين، تهران، ابن سينا، ١٣٤٢هـ.
٤. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمان، بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، مصر، داراحياء الكتب العربية، ١٣٨٤هـ (١٩٦٤م).
٥. جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، البيان و التبيين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، ج ٢، مصر، مكتبة الخانجي، ١٣٨٠هـ (١٩٦٠م).
٦. الزبيدي، السيد محمد مرتضى، تاج العروس في شرح القاموس، بنغازي، الليبيا.
٧. زيدان، جرجي، تاريخ آداب اللغة العربية، مصر، مطبعة الهلال، ١٩١٢م.
٨. زيدان، جرجي، تاريخ التمدن الاسلامي، تحقيق الدكتور حسين مونس، مصر، دارالهلال، ١٣٧٣هـ (١٩٥٤م).
٩. مسعودي، التنبية و الإشراف، دارالتراث، چاپ بيروت، ١٣٨٨هـ (١٩٦٨م).
١٠. ابو يوسف يعقوب بن السكيت، تهذيب الالفاظ، بيروت الأب لويس شيخو، يسوعيين، ١٨٩٥م.
١١. بخاري، محمد بن اسماعيل، جامع الصحيح (صحيح بخاري)، دارالحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، بی ت.
١٢. جاحظ ابو عثمان عمرو بن بحر، الحيوان، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، ج ٢، مصر مطبعة مصطفى البابي الحلبي ١٣٨٤هـ (١٩٦٥م).
١٣. عثمان بن جني، الخصائص، مصر، دارالكتب المصرية، ١٣٧١هـ (١٩٥٢م).
١٤. دائرة المعارف الإسلامية (ترجمه از انگلیسی - فرانسه به عربی)، ترجمان.
١٥. نوبخت، حبيب الله ديوان دين، تهران، ١٣٥٣.
١٦. راوندي، محمد بن علي بن سليمان، راحة الصدور و آية السرور، تصحيح محمداقبال، تهران، مؤسسه اميركبير، ١٣٣٥.
١٧. قزويني، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، عبدالباقي محمد، بيروت، لبنان، داراحياء التراث العربي، ١٣٩٥هـ (١٩٧٥م).
١٨. القلقشندي، ابو العباس احمد، صبح الاعشى، القاهرة، المطبعة الاميرية، ١٣٣١هـ (١٩١٣م).
١٩. جوهرى نيشابورى، صحاح اللغة، تحقيق عبدالغفور عطار، مصر، ١٣٩٩هـ (١٩٧٩م).
٢٠. ابن جلجل، طبقات اطباء و الحكماء، تصحيح، فؤاد رشيد، بغداد، مكتبة المثنى، ١٩٥٥م.

۲۱. جُمحی، محمدبن سلام، طبقات الشعراء، لیدن بریل، ۱۹۱۳م.
۲۲. احمدبن عبد ربه، العقد الفريد، چاپ مصر...
۲۳. نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی، تهران، کتابفروشی خیام، ۲۵۳۵.
۲۴. بکری، ابو عبید، فصل المقال فی شرح کتاب الامثال، تصحیح الدكتور عبدالمجید عابدی، مؤسسه الرسالته، بیروت ۱۳۹۱هـ (۱۹۷۱م).
۲۵. ابن الندیم، محمدبن اسحاق، الفهرست، مصر، المطبعة الرحمانية، ۱۳۴۸هـ.
۲۶. سیبویه، الکتاب، تصحیح عبدالسلام. محمدهارون. مصر، بولاق، ۱۳۱۸هـ.ق.
۲۷. ابن منظور، لسان العرب، ایران، قم، نشر أدب الحوزه، ۱۳۶۳هـ.
۲۸. البستاني، بطرس، محیط المحيط، مصر.
۲۹. عاملی اصفهانی، ابوالحسن، مرآة الانوار و مشکاة الاسرار، تهران، چاپ اسماعیلیان، بی ت.
۳۰. السیوطی، عبدالرحمان جلال الدین، المزهر فی علوم اللغة، تحقیق محمد احمد جاد المولی و غیره، مصر، داراحیاء الکتب العربیه.
۳۱. ابو عبدالله احمدبن حنبل. المسند.
۳۲. الدینوری، ابن قتیبه، المعارف، مصر، ثروت عکاشة دارالکتب، ۱۹۶۰م.
۳۳. الحموی، یاقوت، معجم الادباء ارشاد الاریب إلى معرفة الادیب، لبنان، بیروت، دارالمستشرق.
۳۴. ای ونسینک، المعجم المفهرس لالفاظ النبی، لیدن، بریل، ۱۹۳۶.
۳۵. الجوالیقی، المغرب، تحقیق احمد محمد شاکر، اسدی، تهران ۱۹۶۶م (عن طبعه ۱۳۶۰هـ.ق).
۳۶. المفضل بن محمدبن یعلی الضبّی، المفضلیات، تحقیق أحمد محمد شاکر - عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۴م.
۳۷. ابو البرکات، کمال الدین عبدالرحمان بن محمدبن الانباری، نزهة الألباء فی طبقات الادیب، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، دارالنهضة، ۱۳۸۶هـ (۱۹۶۷م).
۳۸. نوادر ابی مسجل الأعرابی، تحقیق عزة حسن، دمشق، ۱۳۸۰هـ (۱۹۶۱م).
۳۹. الانصاری، سعیدبن اوس انصاری، النوادر فی اللغة، أبو زید، بیروت، الیسوعیین، ۱۸۹۴م.
۴۰. الجززی، ابن الأثیر مجد الدین ابو السعادات المبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث، مصر داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳هـ (۱۹۶۳م).
۴۱. ابن خلکان، شمس الدین أحمدبن محمد، محمد محیی الدین عبدالحمید، و فیات الاعیان، مصر، ۱۳۶۷هـ (۱۹۴۸).
۴۲. افشار، ایرج، یادداشت‌های قزوینی، ج ۵، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
۴۳. همان، ج ۶.